



روایات مانند قرآن ظاهر و باطن دارد/ جای تفسیر روایی تأویلی خالی بود

دکتر عادل نادرعلی گفت: روایات اهل بیت عین قرآن، ظاهر و باطن دارند و متأسفانه اکتفا به برداشت ظاهری از روایات اهل بیت (ع) موجب وهن نسبت به روایات اهل بیت (ع) شده است.

دکتر عادل نادرعلی گفت: روایات اهل بیت عین قرآن، ظاهر و باطن دارند و متأسفانه اکتفا به برداشت ظاهری از روایات اهل بیت (ع) موجب وهن نسبت به روایات اهل بیت (ع) شده است.

به گزارش خبرنگار مهر، تفسیر قرآن مطلع الانوار (تفسیر روایی اهل بیت (ع) با رویکرد تأویلی) به همت دکتر عادل نادرعلی، استاد بازنشسته دانشگاه رازی کرمانشاه به زیور طبع آراسته و به چاپ رسیده است که می توان این تفسیر را اولین تفسیر کامل روایی تأویلی دانست. به بهانه انتشار این تفسیر پنج جلدی با این مفسر قرآن گفتگویی انجام داده ایم که در پی می آید:

*در ابتدا به عنوان اولین سؤال می خواهم خواهش کنم که یک بیوگرافی از خودتان برای مخاطبان ما ارائه کنید؟

بسم الله الرحمن الرحيم، اسم من عادل نادرعلی است و متولد بغداد، پایتخت عراق هستم. خانواده ما مذهبی بودند و تحصیلات دینی ام خارج از تحصیلات کلاسیک بوده و تحصیلات دینی را نزد برخی اساتید حوزه خواندم. اما تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا دیپلم در بغداد، به زبان عربی طی کردم و در کنار آن هم تحصیلات غیر کلاسیک مذهبی داشتم که نزد روحانیت بوده است. روحانیون بزرگی در فامیل ما بودند که از محضر آنها استفاده می کردم. مقدمات فقه و حتی مقدمات تفسیر را نزد این بزرگان خواندم. در دوره ای که شیعیان را در ابتدای حکومت صدام از عراق خارج می کردند، بسیاری از اقوام به اروپا رفتند و مقدار قابل توجهی از آنها هم به ایران آمدند. اصالت غالب شیعیان به دلیل مراکز مذهبی که در عراق هست در ایران است. از جهت مادری متعلق به یکی از ایلات مرزنشین کرد، ایل بزرگی بنام ملکشاهی هستم. از جهت پدری نیز از سادات حله هستم. حله شهری نزدیک کربلا و نجف است. ساداتی هستند که منتسب به امام موسی کاظم (ع) نیستند، همان طور که می دانید امام موسی کاظم (ع)، کثیرالاولاد بوده و غالب سادات ایران منتسب به ایشان هستند اما ظاهراً نسب ما به امام صادق (ع) می رسد. لیسانس و فوق لیسانس را در دانشگاه تهران گرفته ام در رشته علوم قرآن و حدیث گرفته ام.

دکتری را در دانشگاه سنت جوزف بیروت نزد مسیحیان، اسلام شناسی خوانده ام. تز دکتری من «التفسیر و المفسرون عند الشیعه» است که در حقیقت پاسخی به کتاب التفسیر و المفسرون ذهبی است. مستحضرید که التفسیر و المفسرون ذهبی خطاهای فاحشی نسبت به شیعه دارد و حتی در برخی موارد سخنانی خارج از ادب نسبت به شیعیان دارد تا جایی که شیعه و شیعیان را تحت عنوان باطنیون قدیم هم ردیف با اسماعیلیه ذکر می کند؛ کما اینکه باطنیه جدید را که وهابی ها و ... باشند را هم هم ردیف شیعیان می آورد و تا این حد به شیعه و تفاسیر شیعه در آن توهین وجود دارد. علاوه بر این، در بعضی از موارد به دلیل نداشتن منابع صحیح خطاهای تاریخی در آن وجود دارد؛ یعنی به فرض مثال تاریخ نگاشتن یکی از تفاسیر شیعه را به قرن سوم و چهارم نسبت می دهد. در حالی که مال قرن سیزدهم است. می خواهم بگویم در این حد دارای اشتباه فاحش است. شاید هم علتش این بوده که مدارک و مأخذی که در اختیار داشته است، کافی نبوده است که قطعاً همین طور است. خب الحمدالله بررسی شد و حتی تفاسیر خطی از شیعیان که به چاپ نرسیده بود هم بررسی شد.

بعد از آن عضو هیأت علمی دانشگاه شدم و دو، سه سال در دانشکده الهیات دانشگاه تهران به صورت حق التدریس تدریس کردم اما چون بورسیه وزارت علوم بودم یک سال را باید خارج از تهران تدریس می کردم. دانشگاه رازی کرمانشاه را انتخاب کردم و چون با افتتاح گروه الهیات این دانشگاه مصادف بود در آنجا ماندم و تا پایان بازنشستگی در آنجا ماندم و الان عضو هیأت علمی بازنشسته دانشگاه رازی هستم.

***اسم کتابتان را مطلع الانوار گذاشتید اولاً دلیل این نامگذاری چیست؟ دوم اینکه ظاهراً اولین تفسیری است که با این رویکرد صورت گرفته است، توضیح دهید که چطور شد که با این رویکرد به تفسیر پرداختید؟ چه عاملی سبب شد که به این وادی بیایید چرا که طبیعتاً تاویل چالش های بسیاری دارد.**

بله! درست است. انتخاب اسم مطلع الانوار از این باب بود که بر این باورم که روایات اهل بیت (ع) حقاً سرچشمه نوراند. در این تفسیر به نقل روایات رسیده از اهل بیت (ع) اکتفا کردیم. لذا عنوان مطلع الانوار یعنی سرچشمه نور را برگزیدم. علت اصلی آن

همین است که روایات اختصاصی اهل بیت در مورد آیات قرآن را به کار بردیم.

اما چرا رویکرد تأویلی را به روایات اهل بیت اضافه کردیم؟ به دلیل اینکه روایات اهل بیت عین قرآن، ظاهر و باطن دارند و متأسفانه اکتفا به برداشت ظاهری از روایات اهل بیت (ع) موجب وهن نسبت به روایات اهل بیت (ع) شده است. به عنوان مثال جناب امیرالمؤمنین (ع) فرموده است من ابرارنده ام، می بارم، شنوندگان یا دل شنوندگان زمین اند، بعضی از زمین ها شوره زارند و تعالیم من را هدر می دهند. با توجه ظاهری به چنین روایتی بعضی از شیعه ها معتقد شدند که جناب امیر (ع) ابر است. در حالیکه مقصود این نیست و در بسیاری از روایاتی دیگر که این روایت را توضیح می دهد، باران به معنای معرفت است. جناب امیر (ع) می خواهد بگوید که آنچه که من می گویم باران معرفت است. شنونده ها زمین های دلشان مختلف است بعضی ها زمین دلشان شوره زار است و از این باران معرفت استفاده نمی کنند. در ادامه روایت می آید که برخی زمینهای دلشان زمین حاصلخیز است و باران تعالیم و یا معارفی که من می بارم موجب می شود که دانه های بالقوه ای که در دل این شنونده ها هست بروید و بهشت خودشان را از رهگذر تعالیم من بسازند.

خب، این آشکار می کند که این ظاهر مورد نظر نیست و این ظاهر باطنهایی را آشکار می کند و توقف در ظاهر روایات اهل بیت (ع) از دید من بی مهری نسبت به فرمایشات این حضرات است. چرا که طبق باورهای ما شیعیان اینها انسان های کاملی بودند و فرمایشاتشان عین قرآن و قرآن هم این روش را دارد. اصولاً متون دینی فرقی نمی کند چه قرآن و چه روایات اهل بیت مخاطب مشخصی ندارد، مانند نوشته های ما نیست. به فرض مثال ما می خواهیم کتابی را به زبان انگلیسی بنویسیم، در مقدمه آن تعیین می کنیم که این کتاب برای دوره دبیرستان است، یعنی به درد دانشگاه نمی خورد. یا برای دانشگاه و برای رشته های غیر تخصصی است یعنی به درد رشته های تخصصی زبان انگلیسی نمی خورد و ما مخاطب و خواننده را تعیین می کنیم. در صورتی که در متون دینی مخاطب، کل مردم است. چون کل مردم از سطوح ادراکی مختلف برخوردارند، برخی ها ساده دل اند و برخی هم فرهیخته اند، اگر یک معنا از متن دینی به دست بیاریم، آن موقع گروهی یا سطح ادراکی خاصی آن را می پذیرند و سطوح ادراکی دیگر آن را رد می کنند.

بنابراین طبیعی است که متن دینی بایست برای هر سطح ادراکی یک معنا داشته باشد. پس به طور طبیعی متن دینی خودش موجب به وجود آمدن مکاتب فکری یا فرقه های بزرگی مانند معتزله، اشاعره و... است. خود متن دینی به خاطر معانی متنوع این را می طلبد. روایات اهل بیت هم جزء متن دینی است و عین قرآن هم این خاصیت را دارد. بنابراین از دید من نسبت به روایات اهل بیت در طول تاریخ به دلیل عدم فهم کامل از متون اهل بیت بی مهری بسیاری شده است. لذا بنده رویکرد تأویلی را برای روایات اهل بیت انتخاب کردم.

***اینها را در مقدمه نوشته اید؟**

بله، در آنجا آورده ام که یک کلمه از آل محمد حداقل تا ۷۰ وجه می توان از آن معنا و برداشت کرد. این را اتفاقاً در ابتدای کتاب تأویل قرآن هم آورده ام. اگر اشتباه نکنم یکی از فرمایشات امیرالمؤمنین (ع) هم هست. اما یک مطلب خاص این است که تأویل بدون قاعده و بسیار باز نیست. یک مورد داخل این تفسیر تأویلی از تفسیر منصوب به ابن عربی آورده ام. البته بر این باورم که این تفسیر مال ابن عربی نیست و از آن عبدالرزاق کاشانی است و مقاله ای هم در یکی از مجلات عربی با عنوان آفاق الحوار الاسلامیه چاپ کرده ام. در آنجا با مقایسه تفسیر چاپ شده با چند نسخه خطی در کتابخانه های معتبر ایران کاملاً ثابت شده است که این تفسیر از آن عبدالرزاق کاشانی است و اشتباهاً به ابن عربی منصوب شده است.

درباره یعقوب و یوسف، تأویلی از این کتاب، پشت سر آن نقل کرده ام و گفته ام که روایات اهل بیت اجازه چنین تأویلاتی را نمی دهند و روایات تأویلی اهل بیت را بعد از آن آورده ام. مثلاً در تفسیر ابن عربی آمده است که یعقوب نماد عقل است و یوسف، نماد قلب است. این یک برداشت ذوقی است و هیچ مستند روایی ندارد. پس می خواهم به این نتیجه برسم که تأویلاتی هم که در اینجا ذکر شده است، هیچکدامشان بدون پشتوانه روایی نیست. منتها پشتوانه آن روایات تأویلی خود اهل بیت (ع) است.

آیه ای را به شکلی تأویل کرده اند. آن را بعد از تأویلی که من کرده ام به عنوان سند روایی ذکر کرده ام و این امتیاز خاص قسمت تأویل روایات است. در حقیقت تفسیر، تفسیر روایی است و اختصاصاً روایات تفسیری اهل بیت (ع) است. قید رویکرد تأویلی از باب کج فهمی ها یا قصور در باب فهم روایات اهل بیت بوده که آن را آورده ام و در تاریخ تفسیر شیعه فکر می کنم جای چنین تفسیری واقعاً خالی بوده است و آن شالیه که کتابخانه بزرگ تفسیر شیعه را با این تفسیر کمی به پیش برده باشم.

***به هر حال روایاتی که نقل شده اند و در دسترس ما هستند خیلی از آنها روایاتی هستند که شاید با عقل امروزی منافات داشته باشند و از نظر سندیت هم مورد تردید باشند شما در این کار چگونه به روایات پرداختید چگونه صحت و سقم روایات را تشخیص دادید؟**

اگر می خواستم قسمت سند روایات را مورد جرح و تعدیل قرار بدهم و راویان را تک تک با استفاده از علم رجال، درجه اعتبار روایاتشان را نقل کنم، آن وقت بحث هایی که اختصاصاً فقط به درد کسانی که حدیث شناس اند می خورد و از عنوان و موضوعی که برای کتاب زدم خارج می شدیم. شاید برای آوردن یک حدیث نیاز می شد که ۳۰ یا ۴۰ صفحه توضیح دهم که این راویان کی هستند، شرح حالشان چیست. صاحبان کتب روایی کدامشان جرح کردند و کدامشان این راویان را تعدیل کرده اند. مطالب فرعی درباره عالی السند بودن بعضی از سندها بود. این یک دائرة المعارف در حدیث شناسی می شد.

بله، اقرار می‌کنم که من روایات تفسیری اهل بیت(ع) را، نه هر روایتی را در اینجا جمع کرده‌ام. یعنی شاید یکی از ادعاهای این باشد که این کتاب در حقیقت یک منبع حدیثی هم هست، البته منبع حدیثی تفسیر است البته کتابها یا منبع یا مأخذی را که روایت از آنها اخذ کرده‌ام، در کنار هر روایتی ذکر شده است. منابع نقل روایی من منابع معتبری بوده است. به فرض مثال از قدیمی‌ترین تفسیرهای شیعه مانند تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر عیاشی نقل حدیث کرده‌ام اما صد البته مدعی این نیستم که جرح و تعدیلی به کار برده باشم بلکه به نقل حدیث و ذکر مأخذ و منبع اکتفا کرده‌ام.

علی‌الخصوص در مورد قصص القرآن مستحضری که آیاتی، بیان قصص قرآن کرده‌اند و روایات اسرائیلی یا اسرائیلیات بسیار زیاد است و در غالب روایات اسرائیلی سند حدیث یا ضعیف است یا حدیث ضعیف به حساب می‌آید. هنری که به کار بردم در قسمتی که تفسیر قصص قرآن است، این است که از هر مجموعه روایاتی که پیرامون یک داستان خاص است، سعی کرده‌ام که معروفترین و مشهورترینشان را انتخاب کنم و از ذکر روایات هم مضمون و هم معنا صرف نظر کنم تا هم اطاله سخنی نشده باشد و هم از میان ۴ یا ۵ روایتی که پیرامون یک قصه قرآنی است یکی را انتخاب کرده باشم و آیات دیگر را ذکر نکنم و خواننده را به خواندن مطالب تکراری مجبور نکنم. این درباره روش انتخاب روایات که در حقیقت منابع من دو تفسیر قدیمی شیعه که بیان کردم است که مربوط به قرون دو یا سه است یا کتب معتبر دیگر خودمان مانند کتب اربعه و بحارالانوار است که استفاده شده است.

آدرس روایات کاملاً داده شده است و اگر کسی تخصص در حدیث داشته باشد و این تفسیر را بخواند، صد البته روایاتی که سقیم‌اند و مشکل دارند را تشخیص خواهد داد. اما حتماً انصاف می‌دهد که نیاوردن آن روایات سقیم به معنای صرف نظر و هرگونه بی‌توجهی نیست. چون روایتی اگر نداشتیم و آن روایت سقیم را هم اگر ذکر کردیم درموردش صحبتی در قسمت تأویل شده است. در قسمت تأویل که ذکر شده است در آنجا باطن بعضی از روایات ذکر شده است. مثلاً آنجایی که معصوم می‌گوید من نمازم یا من روزه‌ام یا من حج‌ام. زمینه اینگونه روایاتی با استفاده از روایات دیگر خود اهل بیت صورت گرفته است. به اقرار می‌کنم استفاده از نکات دستور زبان عربی آیات صورت گرفته است، مانند آیه ۲۷ سوره حج که حق تعالی به ابراهیم دستور می‌دهد **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** در میان مردم اجازه بده که به حج بیایند. اما معنی اش این نیست که به حج بیایند، بالحج چون بعد از آن فعل یاتوک آمده است و کاف مفعول به این معنی است که مرجع این فعل خود جناب ابراهیم است. یعنی اجازه بده که به حج بیایند آنگاه به سمت تو خواهند آمد. گویی حج حقیقی حرکت از خود به سمت حقیقت ابراهیم است نه به سمت خانه. این برداشت تاویلی است که خود آیه اجازه آن را می‌دهد. مقصودم از خود آیه یعنی خود دستور زبان عربی حاکم بر آیه است. کاف مفعول به یاتوک همین مطلب را می‌رساند بعد آیه دو گروه را عنوان می‌کند که می‌توانند به تو برسند و لاغیر. «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» ببیند اصطلاحاً این خلاف بلاغت است. مقدم دانستن پیاده‌ها بر سواره‌ها. می‌گوید اول پیاده‌ها به تو می‌رسند و بعد سواران بر شترهای لاغر و دیگر هیچ. ظاهر آیه این است که الان که با هواپیما و کشتی و ... می‌رسند و قاعدتاً سواران زودتر می‌رسند و دیگر اینکه چرا همین دو گروه؟ اول پیاده‌ها و بعد سواران بر شترهای لاغر و دیگر هیچ. به نظرم می‌رسید با ذکر اینکه حرکت حج آن کاف مفعول به یاتوک نشان می‌دهد که حرکت حج حرکت از خود به حقیقت امام است. در روایت دیگر شیعی داریم که اتمام حج ملاقات امام یعنی حج زمانی به اتمام و کمال می‌رسد که شخص به ملاقات امام رسیده باشد.

بله!، در گذشته دور شیعیان بعد از حج در مکه راه کج می‌کردند به سمت مدینه، برای زیارت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و ظاهر روایت را اجرا می‌کردند. اما صد البته که اتمام حج زیارت امام است حتماً معنای باطنی با آن مقدماتی که عرض کردم باید رابطه داشته باشد. یا در اینکه اول پیاده‌ها می‌رسند، به نظرم این دیگر برداشت ذوقی است و شاید دیگر پشتوانه روایی در اینجا نباشد اما این برداشت ذوقی را خود دستور زبان این آیه این اجازه را می‌دهد. حرف کاف که مفعول به در اینجا است. صد البته در آنجا بیان کرده‌ام که پیاده‌ها اول می‌رسند، یعنی پیاده‌هایی از مرکب نفس، سواران بر شتران لاغر، یعنی گروه بعدی کسانی‌اند که نفس دارند، اما نفس لاغر است. ضامر به معنا این است که اینقدر لاغر است که شکمش به پشتش چسبیده است و دیگر هیچ، یعنی کسی که بر نفس چاقی سوار است هیئات که به تو ای ابراهیم که اول مسلمین است برسد. چنین برداشتهایی تاویلی هم شده است. اما این برداشتها این طور نیست که بی‌سند و بدون پشتوانه عقل بوده باشد البته سعی شده است که غالب تأویل‌ها پشتوانه سند نقلی داشته باشد. در بعضی از روایات که سند نقلی نیست این چنین پشتوانه‌هایی از قبیل خود دستور زبان آن آیه یا استدلال عقلی جهت برداشت باطنی از آیه دارد.

***کسانی مانند حامد ابوزید طبیعتاً روی تفسیر تاویلی کار کرده‌اند و به نوعی و منجر به ارتداد و اخراجشان از الازهر شد می‌خواستیم ببینیم تا چه اندازه با آن دیدگاه‌ها آشنا بودید و آیا از آن دیدگاه کمکی گرفتید به ویژه حامد ابوزید که تخصصش ادبیات است و بخش‌هایی از قرآن را با زبان‌شناسی و رویکرد تاویلی تفسیر می‌کند.**

نه! فقط شخصیتی مانند حامد ابوزید اما خوب آقای دکتر سروش هم برداشتها و تاویلاتی که برخی از آنها دارای پشتوانه ذوقی است دارد و برخی هم این پشتوانه‌ها را ندارد. برخی از تاویلاتش نه قابل رد است و نه قابل اثبات است. با وقوفی که این کمترین بر اندیشه این افراد دارد اینکه غالب اندیشه‌هایش از عرفان ایرانی به ویژه جناب مولوی است. بگذارید فرازی که در این تفسیر آمده و شاید در گذر اندیشه‌های تاویلی هم به شکلی آمده باشد اما این به آن معنا نیست که این تاویل عین آنهاست. مستحضری که ما در تشیع بر این باوریم که انسان کامل کل هستی است و جناب پیامبر(ص) که خاتم الانبیا است، هم روایات شیعه البته به پشتوانه عقل، به این باور است که پیامبر(ص) آیین تمام قد حق تعالی است. طبق آن روایتی که حق تعالی می‌فرماید، گنجینه‌ای مخفی بودم خلق را آفریدم که خود را در آیین خلق ببینم. بر این باوریم که هدف آفرینش ظهور

حق تعالی در آیین بشر یا هدف آفرینش زمین بوده است. شاید این آیه که آفرینش آدم است این مطلب را برساند. می گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» خطاب به فرشته ها از جانب حق تعالی است که می گوید: من در زمین جانشین قرار می دهم. مستحضرید که جانشین مال زمانی است که اصل فرمانده وجود و حضور ندارد. یعنی اگر تعمق لغوی در این آیه بکنیم متوجه می شویم که یعنی در زمین کار خدایی می خواهد بکند. جانشین او در زمین است و به طور طبیعی معلوم می شود که رفتنش به بهشت مدام سخت می شود. والا هدف آفرینش در ابتدا این است که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی از اول آفرینشش این بوده که جانشین حق در زمین شود.

هر جانشینی کلیه اختیارات مخلفاً عنه را باید داشته باشد، نمی شود جانشین فرمانده یک پادگان زمانی که فرمانده نیست، بعضی از اختیارات او را داشته باشد. نه حتماً کل اختیارات را دارد در غیر این صورت جانشین به حق یا تام او نیست. این آیه نشان می دهد که آدمی صورت الهی بر زمین است. ترتیب آفرینش و نزول آدمی بر زمین صورت گرفت تا خاتم الانبیا که آیین تمام قد و خلیفه تام است ظهور کرد. چون خلیفه تام ظهور کرد، براین باور هستیم و بعضی از روایات آنرا تأیید می کند که بعد از ظهور پیامبر دوره آخر الزمان آغاز می شود. چرا؟ چون هدف آفرینش که ظهور حق در صورت بشر بود که خلیفه آن شود، به اتمام رسید و آیین تمام قد خدایی که جناب پیامبر است ظهور کرد. بنابراین بعد از او دیگر مرتبه ای نیست که پیامبری بیاید و حکایت از آن مرتبه کند.

پس این ختم نبوت به معنای این است که هدف ظهور بشر در زمین صورت گرفت. حالا که این آیین تمام قد است، پس تمامی درجات باید در او باشد پس به زبان دیگری می گوئیم که مظهر تام الله در زمین است. ما که اگر چنین حرفی را بزنیم. درجه وجودی جبرئیل نیز در این مراتب می گنجد. حالا اگر با این مقدمه بگوئیم که مرتبه جبرئیلی پیامبر در مرتبه بشری پیامبر دیکته می کند سخنی گراف نگفته ایم که وحی خارج از مراتب وجودی خود پیامبر نیست. منتها هر وقت پیامبر به مقام جبرئیلی خود ظهور می کند دریافت می کند و در مقام بشری خودش دیکته می کند. خب، این به نوعی در گفته های مولوی آمده و در گفته های دکتر سروش هم آمده است.

گر چه مصحف از لب پیغمبر است / هر که گفته حق نگفته او کافر است.

بله، اگر به جناب پیامبر(ص) از آن جهت که بشر است نگاه کنیم، بشری را می بینید که حرف می زند و آیات قرآن می خواند از آن جهت که دارای کلیات مراتب انسانی یا وجودی است نگاه کنیم. مرتبه والای خداوندی است که دارد حرف می زند. این به آن معنا نیست که ممکن است وحی شده باشد یا خدای نکرده خلاف تعالیم دینی صادر شده باشد. نه این همان به معنای اولیه ای است که خدمتتان عرض کردم متون دینی تو در تو و برای هر طبقه ادراکی معنای خاص خودش را دارد. با جناب سروش و حامد ابوزید آنچه موافق با روایات اهل بیت است و روایات اهل بیت یا دستور زبان عربی آیات اجازه برداشت و تاویل را داده است که خلاف عقل و نقل نباشد. اگر تشابهی با بعضی از اندیشه های این بزرگان بوده است، این نبوده است که اشاره ای به آن نکنیم. بدون اینکه نام کسی را ببریم از باب اینکه مستند روایی پشت سر این تاویل هست. حالا الحمدلله تمام بزرگان دین می دانند که حق تعالی فرموده اذکرونی و ... خدا را زیاد یاد کنید یا در جایی دیگر می فرماید خدا را همچون یاد پدر و مادتان یاد کنید، بلکه شدیدتر. ببینید دو تعبیر یکی شدیدتر و یکی بیشتر در قرآن آمده است. بیشتر مال کمیت است، شدیدتر مال کیفیت است. یاد پدر و مادر به معنای حصول صورت پدر و مادر در قوه خیال فرزند است.

یعنی ذاکر در حقیقت راهی ندارد جز اینکه صورتی از مذکور در خیال خودش به وجود بیاورد. مرتبه وجودی احد مرتبه بی صورتی است. در کتب عرفانی و فلسفی ما از آن به لا اسم و لا رسم ... یاد شده است.

پس یاد چنین مرتبه ای توسط انسانی که مقید است و او مطلقه است چگونه ممکن است؟ چطور ممکن است مطلق در مقید بگنجد؟ غیر ممکن است. اگر مطلق در مقید بگنجد از مطلق خود بیرون می آید. عین این می ماند در علوم ریاضی بگوئیم چه عددی را به بینهایت بیافزاییم یا از بینهایت کم کنیم که بینهایت از بینهایت خود بیرون بیاید؟ می گوئیم هیچ عددی نیست. هر عددی که به بینهایت کم یا زیاد کنید، بینهایت همچنان بینهایت است. بینهایت چه عددی است؟ می گوئیم نمی شود برای بینهایت عدد قائل شد. احد را هم می گوئیم مرتبه اطلاق است و اطلاق نمی تواند در مقید بگنجد، مقید توان یاد مطلق را ندارد. اگر آدمی بخواهد یاد احد را در مرتبه الله کند غیرممکن است. باید نزول کند و این لطف حق تعالی است که نزول را در اسما ظهور کرد و در اسم جامع الله تجلی نمود. اگر آن روایتی که بعضی از دوستان اهل حدیث روایت موضوعه قرار می دهند را مد نظر قرار دهیم. **و عند تکبیر الاحرام و جعلناکم منه ائمه نسبت عک** را مد نظر قرار بدهیم در حقیقت یاد انسان های بزرگ یاد خداست. یاد پیامبر، ائمه، اولیای خدا یاد خداست.

در اینجا برخی از آقایان این را بیان کرده اند که عقل پذیرای آن و نقل تأیید ننده است. وقوف در مقابل سخن حق ایستادن بی جایی است. مگر اینکه مد نظر آن در درجه خاصی باشد. اگر بله مد نظر این باشد که بیان معرفت در مقام و درجه خاصی باشد، آنوقت متعرض معرفت در درجه بالاتر و در درجه پائین تر نخواهیم شد. در یک درجه خاصی معرفت را برای شنوندگان خاصی بیان می کنیم. شاید این جمله یا حدیث پیامبر مصداق عرایض بنده باشد «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ تُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ». ما جمع پیامبران ماموریم که با مردم به اندازه فهمشان سخن بگوئیم. اگر این روایت را همه فرق اسلامی چه شیعه و چه سنی می پذیرند که می پذیرند. چرا که روایتی معتبر است. پس باید بپذیریم که روایات پیامبر و اهل بیت(ع) و سخن فرهیختگان دینی موافق با شنونده صادر شده است. اگر شنونده فرهیخته نبوده یا در یک موضوع واحد اگر می بینیم روایات متعدد است. این از این باب است که شنوندگان دارای طبقات ادراکی مختلف بودند که در یک موضوع واحد احادیث متفاوت از معصوم(ع) و پیامبر(ص) شنیده ایم.

ابایی نبوده اگر سخنی از افرادی یا بیان تاویل های از آیات توسط بزرگان موافق عقل و نقل بوده اینطور نبوده است که از آوردن آن صرف نظر کنیم. هر چند که جمله بندی و بیان مطلبش به گونه ای بوده که بیشتر موافق با حدیث و عقل ما باشد. به فرض مثال ذکر و نزول وحی را خدمتتان عرض کردم.

***آقای دکتر اگر در جایی تقابلی بوده و ما نیاورده ایم یعنی جایی تفسیر یا تأویلی از هر شخصی بوده است مثلاً یک نمونه عبدالرزاق که منصوب به ابن عربی بوده است. اگر فکر می کنید تأویلی هم بوده است که نیاورده اید، ذکر کنید.**

گرچه نظری بر کتاب تأویلی تفسیر منصوب به ابن عربی داشتیم اما به دلیلی که غالب تأویلات آن، تأویلات ذوقی است و پشتوانه نقل نداشته است. بلکه خودش هم بیان می کند که این مقولات مشاهدات قلبی من بوده است. خوب ما مشاهدات قلبی را نقل نمی کنیم مگر اینکه مستند بیشتر به نقل و کمتر به عقل باشد.

***فرمودید که روایات بیشتر بر اساس کتب شیعی است مسئله ای که در اینجا وجود دارد این است که ما در کتب تاریخی و به ویژه روایی و آنچه که الان در دست داریم، معتبرترین آنها کتب اهل سنت اند و شیعه نیستند. مانند ابن صحیح بخاری، مسعودی که روایات بسیاری از او نقل شده، حتی طبری و مسعودی و ... اینها را چگونه با هم دیدید؟**

مستحضر هستید که تمام روایات اهل سنت با روایات شیعه اولاً تاریخ نگارش شان مختلف است. ما بر این باوریم که روایات اهل بیت (ع) از صدر اسلام و از زمان خود پیامبر و به دستور خود پیامبر صورت گرفته است. در حالی که جمع آوری روایت در عالم اهل سنت در انتهای قرن اول و ابتدای قرن دوم صورت گرفته، یعنی یک فاصله شفاهی بیش از صد سال از نقل حدیث بوده است.

به عبارت اینکه درباره غیب العلم بالکتاب، پیامبر (ص) فرموده که دانش را با نوشتن به قید بکشید که به فراموشی سپرده نشود. جای دیگر جناب پیامبر (ص) فرموده اند؛ از من چیزی ننویسید. به نظر می رسد آنجایی که فرموده است از من چیزی ننویسید. این از باب دستور به عوام مسلمین است و آنجایی که گفته است از من بنویسید که به قید کشیده شود. این به خواص اهل بیت خودش بوده است. اما این نظر به چه است؟ عملاً در تاریخ هم همین گونه می بینیم که روایت اهل سنت در ابتدای قرن دوم کم کم به جمع آوری و به قید کشیده شده و به کتابت درآمده است. اما در روایت شیعه در همان ابتدا این ماجرا بوده است. دوم راویان روایت در نزد مذاهب اهل سنت، با راویان شیعه فرق می کنند. حتی شخصیتشان هم فرق می کند. در کتب رجالی فریقین (هم شیعه و هم سنی) گاه می بینیم کتاب های رجالی اهل سنت راوی معروفی را به قید، اینکه مذهبش شیعه است جرح می کنند، یا برعکس. راوی اهل سنتی در کتاب رجالی شیعه فقط به قید اینکه مذهبش سنی بوده است، جرح شده و روایت منقول از او از درجه اعتبار ساقط می شود. بعد روایات مشترک مابین شیعه و سنی، منتها هر کدام راویان خودشان نقل کرده اند. الحمدلله کم نیستند. هم راویان و هم سند حدیث در کتب صحاح الستة و دوباره سند همان حدیث در کتب اربعه و دیگر کتب معروف شیعه. گرچه سند راویان متفاوت دارد، اما مضمون و متن حدیث یکی است. این زیباست در این تفسیر ما به نقل روایاتی که از شیعه نقل شده است، اکتفا کردیم. ممکن است این سؤال پیش بیاید که روایات بسیاری در کتب اهل سنت هست؟ در جواب می گوئیم آن سر جای خودش باقی است. غالب آن روایات از راه راویان شیعه و در کتب شیعه خود ما نیز نقل شده است و چون عنوان کتاب تفسیر روایی اهل بیت است. به روایات منقوله از خود اهل بیت (ع) اکتفا کرده ایم. یکی یا دو مورد تحت شرایط خاص از روایات عامه استفاده کرده ام.

مطلبی را که باید در اینجا عرض کنم این است که عرض معذرت که شاید خارج از این بحث باشد. یکی از قدیمی ترین تفسیرها، تفسیر روایی است، بلکه آغاز تفسیر قرآن با روایت بوده است. در میان برادران اهل سنت، مذاهب اربعه، قدیمی ترین تفسیر مربوط به جناب طبری است و در میان شیعه علی ابن ابراهیم قمی و تفسیر عیاشی است. هر دو فریق معتقدند و بر این باورند که تفسیر روایی دیگر مفسر مصداق آن روایت معروف پیامبر نیست که «من فسر القرآن و رایة و قد من النار». هر کس قرآن را به رای خود تفسیر کند جایگاهش آتش است. از باب اینکه هر دو مدعی هستند که این تفسیر مال ما نیست، مال من مفسر نیست. نقل منقولات در میان اهل سنت، از پیامبر و اهل سنت یا صحابه و در میان اهل شیعه از پیامبر و اهل بیت است و من کارهای نیستم جز جمع آوری کننده این روایات. حال اینکه این کمترین بر این باور است که هیچ تفسیری نیست که تفسیر به رای نباشد، همه تفسیرها، تفسیر به رای است. منتها تفسیر به رای را به تفسیر به رای ممدوح و تفسیر به رای مذموم، تقسیم می کنیم. می گوئیم این تفسیر طبری، جناب طبری ادعا و حرفی نزده است یا تفسیر علی ابن ابراهیم قمی حرفی از خود ندارد، هر چه گفته است، منقولات پیامبر و صحابه یا پیامبر و اهل بیت بوده اند.

سخن بنده این است که برمی گردم به سؤال اول حضرتعالی؛ جناب طبری یا جناب علی ابن ابراهیم قمی در مورد یک آیه خاص ۴ یا ۵ روایت منقول از صحابه دارد و ۴ یا ۵ روایت منقول از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) دارد. در میان این روایات انتخاب و گزینش کرده و آن روایاتی که با باور مفسر نزدیک تر است مفسر آنها را انتخاب کرده و دیگر روایات را یا غمزه عین کرده است یا انکار نیستند یا اگر هم اشاره ای به آنها کرده است، به شکلی تضعیف کرده و مضمون روایت را نامقبول و ضعیف حساب کرده است. بنابراین تفسیرهای روایی هم همه تفسیرهای به رأی اند منتها رای مفسر در گزینش روایات است. به آیا تفسیر شما آقای نادرعلی همین است؟ می گوئیم بله، من هم روایات اهل بیت (ع) را آورده ام و به اصطلاح از روایات دیگران که در این مذهب نیستند، صرف نظر کرده ام. ممکن است این ایراد وارد شود که خوب روایتهای صحیحی در آن سمت بوده شما چرا این کار را کرده اید؟ می گوئیم تا آنجایی که اشتباهاتی در متن حدیث بوده، با سند شیعه نقل شده است. دوم اینکه عنوان کتاب همین است.

یعنی خود عنوان حکایت از این است که مطلب چیست. یعنی من روایات اهل بیت(ع) را آورده ام هرچند که ممکن است روایتی بسیار معتبر در طریق مقابل بوده باشد، البته دوباره تکرار می کنم مشترکات را قطعا نقل کرده ام.

***ما در تاریخ کسی مانند ابن عباس را داریم که یکی از معیارهای کتب و روایات تاریخی است یعنی اینکه می خواهند یک روایات را مستند کنند می گویند ابن عباس یا عایشه گفت اینها را چکار کردید؟**

بله! عرض کنم اگر روایتی باشد که نقل شده باشد که عایشه درباره این آیه به نقل از پیامبر چنین گفته است، نخست من روایات موجود در کتب روایی شیعه مد نظرم است و از آن صرف نظر کردم. روایت موجود در کتب معتبر شیعه را نقل کرده ام. اینکه می گویم صرف نظر کرده ام حتی مانند بعضی از مفسرها چنین نبوده که آن روایت را بیاورم و چون به باور من مفسر نزدیک نیست آغاز طعن و تضعیف آن سند کنم و بگویم که آن حدیث حدیث موضوع می باشد. یعنی نه متعرض رد حدیث شده ام و نه آن را به عنوان تأیید آورده ام.

***بعد دیدگاه خودتان هم در کنار این روایات آمده است؟ منظورم همان تفسیر یا تاویل است.**

بله، تحت عنوان تاویل و تفسیر دیدگاه بنده هست. اما دیدگاه این کمترین به عنوان بیان مکتب عرفانی اهل بیت(ع) است. بلکه بیان عملی سیر و سلوک اهل بیت هم در آن دیده می شود. یعنی آیا جناب مفسر شما در این تفسیرت دیده می شوی؟ باید بگویم بله.

***به هر حال رد پای مفسر را باید دید به ویژه در عصری که مدرن است. طبیعتا یک انسان وقتی دارد در یک متنی با اندوخته های امروزی کاوش می کند، طبیعتا به دنبال رد پای مفسر هم می گردد این است که سوال برای مفسر پیش می آید که آقای مفسر رد پای شما هست؟**

بله تفسیر داد می زند که مفسر شیعی و اهل سیر و سلوک است. مفسر معتقد به عرفان اهل بیت است، مفسر دارد یک مکتب سیر و سلوکی به ادعای خودش اهل بیته را در این تفسیر مطرح می کند.

***دو نکته را فکر می کنم اگر صلاح بدانید توضیح دهید اول اینکه روش تفسیری تان را در اینجا توضیح دهید که مثلا چگونه آیات حذف شد آیا صحبت از تاویل و تبیین است. یکی هم وجه تمایزش با تفاسیر دیگر که این یک تفسیر اثنی عشری اهل بیته است، مکتب عرفانی که در این تفسیر بیان شده به فرض مثال مکتب عرفانی صوفی نیست و با مکاتب باطنی قدیم فرق دارد و اختصاص خودش را دارد شاید با تأیید اهل بیت(ع) بوده ... اینکه یک مکتب شیعی اثنی عشری است.**

در آغاز این تفسیر پنج مقدمه به یمن پنج تن آل عبا آورده ام. در این پنج مقدمه سعی کرده ام مثل مقدمات تفسیرهای دیگر نباشد که تکرار مکررات نباشد. معمولا در تفسیرهای دیگر مقدمات مقدماتی است در علوم قرآن مثل ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مکی و مدنی و امثال اینها و خواننده را ارجاع داده ام که اگر مایل به علوم قرآن هستند به علوم اختصاصی یا به مقدمات تفاسیر دیگر مراجعه کنند، یا به کتبی که مستقلا در کتب قرآنی نگاشته شده اند مراجعه کنند. از اینها کاملا صرف نظر کرده ام از این باب که تکرار مکررات تفسیرهای دیگر نکرده باشم. بعد از این پنج مقدمه، سوره حمد را به شکلی خاص یعنی آیه به آیه پیش رفته ام. البته اول ۴۰ روایت پیرامون سوره حمد به طور کامل یکجا آورده ام و بعد مطالب تفسیری را آیه به آیه پیش رفته ام. از آغاز سوره بقره روش این گونه است که هر چند آیه ای انتخاب می شود و ترجمه آیات در زیرشان بیان می شود.

در مرتبه سوم روایت به زبان عربی و با ذکر مأخذ بیان شده است. سپس ترجمه این روایت به زبان فارسی آمده است و در مرتبه آخر تیتیری تحت عنوان تاویل و تبیین و نکات باطنی آیاتی که در صدر عنوان شده بیان می شود و بعد به مجموعه آیات دیگر منتقل می شود که آن هم ۲، ۳ آیه تا حداکثر ده آیه بوده است. این روش را تا انتهای قرآن پیش گرفته ام. یعنی یک روش واحد از ابتدای سوره بقره است تا انتها و یک روش هم برای خود سوره حمد است و مقدمه صرف نظر از مقدمه های مطول تفسیرهای دیگر علوم قرآنی نموده ام و اکتفا به پنج مقدمه خاص که از دید بنده آن پنج مقدمه یاری رسان خواننده این تفسیر در فهم مطالبی که بیان است.

باید خدمتتان عرض کنم که این تفسیر عرفانی چه فرقی با تفسیری که از اسماعیلیه وجود دارد که آنها هم عرفانی اند دارد؟ نویسنده در این تفسیر سعی فراوان داشته که مطالب عرفانی و تاویلاتی که بیان شده مستند به روایات اهل بیت بوده باشد. تا یک مکتب عرفانی اهل بیت بیان کند والا شما مستحضر هستید که در طول تاریخ تفسیرهای عرفانی قابل نوشته شده اما هرکدامشان مکتب خاص خودشان را داشته اند. بله ممکن است یک مطلب عرفانی مشترک در میان تمام این تفسیرها باشد و از سوی دیگر در این تفسیرهای روایی که عرض کردم که بیشتر تفسیر روایی علی ابن ابراهیم قمی و عیاشی مورد نظر بوده، اما ما تفسیر فرات کوفی را هم داریم و آن هم در قدمت، تفسیری است که از قدیمی ترین تفسیرهای شیعه به حساب می آید.

منتها به دلیل اینکه جناب فرات کوفی متهم به این است که در اواخر عمرش که از تشیع اثنی عشری بیرون آمد و زیدی مذهب شد و لذا با اینکه بعضی از روایات تفسیری این تفسیر را نقل کرده ام اما سعی کرده ام روایاتی که بیان اعتقادات بوده را صرف نظر کنم. چرا؟ چون مفسر از اعتقادات شیعه اثنی عشری خارج شده و زیدی مذهب شده و چه بسا روایتی را نقل بکند که موافق با باور خودش باشد و مخالف با باور اثنی عشری ها باشد. اما بله، نقاط مشترک بسیاری وجود دارد، بالاخره فرات کوفی یک شیعه است. منتها شیعی ای است که برخی ها می گویند بعد از نگارش این تفسیر زیدی مذهب شد و اگر این طور باشد و تاریخ این مطلب را تأیید بکند تفسیرش کلا برای شیعه معتبر می شود. اما برخی بر اینند که قبل از نگارش این تفسیر از این اندیشه خروج کرده است. خروج وی به مکتب دیگری گر چه مکتب دیگر هم همانطور که مستحضر هستید جز مکاتبی است که

از تشیع جدا شدند. اگر آنطور باشد آنموقع باید کل تفسیر مورد توجه قرار می گرفت.

علی ای الحال بله از روایات فرات کوفی هم آورد ه ام. از تفسیر معروف بیان السعادة سلطان علیشاه استفاده شده است. از تفسیر عرفانی منصوب به ابن عربی یک مورد استفاده شده منتها بعد از آن یک مورد من در اینکه این گونه تاویلها با روایات ما سازگار نیست بیان شده است. علی ای الحال تاویلات موجود در این تفسیر و روایات موجود فریاد می زند که مفسر کی است و صاحب چه مکتبی است. آیا مکتب عرفانی آن با مکاتب دیگر یکی است؟ حداقل باید بگویم اشتراکات و افتراقاتی هم دارد.

***یک نکته دیگر فکر می کنم جا دارد که توضیح دهید و آن هم اینکه در طول تاریخ شیعه ما تفاسیر عرفانی یا تاویلی تفسیری که تفسیر کامل قرآن باشد را نداریم و تفسیری خواجه عبدالله و عارفانی دیگر دارند تحت عنوان تاویل یا تفسیر عرفانی اما هیچکدام تفسیر کامل قرآن نیستند. بلکه بخشی است اما این تفسیر، تفسیر کامل قرآن با این رویکرد است و در طول تاریخ شیعه نمونه ای به صورت کامل نداشتیم.**

اول باید عرض کنم که جناب ملاصدرا تفسیری که نوشته است، محصول آخر عمرش است و در آخر عمرش ذوق و عرفان بر او چیره شد و عقل را همراه با ذوق و با مشاهدات قلبی درآمیخت. شاید هم نمی دانم این کلمه را بگویم یا نه که به اینجا رسید که عقل پایش چوبین است. حتما باید قلب به مدد عقل بیاید. این مطالبی را که خدمتتان عرض می کنم در تفسیرش هویداست. در تفسیر سوره واقعه اش که جداگانه چاپ شده است، این مطلب را فریاد می زند و می بینیم که استناد به روایت می کند. بله، مطلب عقلی دارد اما مطالب ذوقی آن بر مطالب عقلی آن می چربد.

اما اینکه چرا این تفسیر را نوشتی؟ تفاسیر دیگر هم بودند. می گویم به این دلیل که به این روش در عالم شیعه نیست. ادعای بزرگی است که بگویم روایت اهل بیت(ع) با رویکرد تاویلی که تاویلات هم مستند به روایت اهل بیت باشد، جایش در عالم تفسیر شیعه خالی بوده است. بله به دلیل اینکه مکتب عرفانی خاص داریم من احساس می کنم که این لطف خود اهل بیت بوده که با دست بنده وسیله نگارش این اندیشه ها شده است.

***تمایز فاحشی به فرض مثال با تفسیر بیان السعادة مشخص است که این تفسیر یک تفسیر روایی اهل بیتی است و برخلاف آن تفسیر که حاصل ذوق مفسر است**

تفسیر بیان السعادة، الحق والانصاف تفسیر بسیار بزرگی است، نقل از امام خمینی (ره) است که می گوید تفسیر السلطان، سلطان التفاسیر است. همچنین نقلی از ایشان است. اما در تفسیر السعادة جای نقل خالی است، نه اینکه نقل نیست. منتها غالبا اشاره می کند که مثلا اشاره می کند که در روایات هم چنین آمده است، اما جای روایت خالی است. مگر در موارد استثنایی که روایت را ذکر کرده باشد. این تفسیر را اگر با بیان السعادة کنار هم بگذارید یا یک تحقیق تطبیقی صورت بگیرید. قسمت روایی این قوی است که در تفسیر بیان السعادة موجود نیست. آیا تاویلاتی که در بیان السعادة هست در اینجا هست؟ جواب بله است. مشترکات وجود دارد. آیا شما از بیان السعادة نقل کرده اید؟ بله، مواردی از بیان السعادة نقل شده است.

علی ای الحال، جناب سلطان علیشاه هم یک صوفی شیعه است، صد البته مشترکاتی با دیگر شیعیان دارند. بر این باور است که مولی امیرالمومنین مظهر کامل ذات است. خوب من و دیگران هم بر این باور هستیم که پیامبر و دیگر اهل بیتش مظاهر تام حق تعالی بر زمین اند. خودشان فرمودند و نحن اسما و الحسنی، وقتی که آیه قرآن می فرماید خداوند اسما حسنی دارد. او را از رهگذر این اسما حسنی فرا بخوانید و بعد یک معصوم نه دو معصوم بلکه همه عنوان می کنند و نحن اسما الحسنی، ما اسما حسنی هستیم و شاید این روایت که در پای این آیه آمده که فلان دعا را تداعی میکند یا وجیه عبدالله اشغعی لنا عبدالله همین اسما حسنی را در این شفعی قرار می دهیم. منتها مظاهر این اسما را مد نظر قرار می دهیم. الحمدلله مدام می رسد حدیثی که در پای این آیه است که حتی با فلان دعا یا زیارت نامه سازگار است.

***این تفسیر چند سال کار برد و کی به نتیجه رسید؟**

سالیان سال در دانشگاه ها درس عمده بنده تفسیر بوده چه تفسیر برای رشته فلسفه و چه برای علوم قرآنی و تفسیر حتی برای رشته فقه و حقوق، تفسیر در دوره فوق لیسانس و تفسیرهای خاص مانند درسی تحت عنوان تفسیر روایی، درسی تحت عنوان تفسیر عرفانی، تفسیر فلسفی به طور خاص. سال ها ممارست تدریس تفسیر داشته ام و این ممارست در تفسیر، من را با کلیه تفاسیر موجود آشنا کرد. بله آشنایی خاص با تفاسیر شیعه ولی تفاسیر اهل سنت هم مد نظر بوده به ویژه بعضی از تزه های فوق لیسانس که دانشجویان اهل سنت بوده شافعی مذهب بوده است و خواسته است که یک تفسیر شیعه را با تفسیر اهل سنت به اصطلاح نقد و بررسی و مقایسه ای کار کند و من استاد راهنما آنها بوده ام که اینگونه موارد مختلفی داشته ام.

به فرض مثال یک مقایسه تفسیر کلامی اهل سنت مانند بیضاوی با یک تفسیر کلامی شیعه مانند مجمع البیان بوده است و مانند دیگر متکلمان چه اشعری و چه معتزلی. باید بگویم که این برداشت های سالیان دراز است، لذا نمی شود گفت که از فلان روز شروع کردیم به نگارش و آن ابتدای کار بوده است. نه سابقه سالیان دراز بوده است اما آغازش سه و اندی سال طول کشید به دلیل اینکه جمعی بودند که تفسیر قرآن می گفتیم، دوستان طبط می کردند و یادداشت می کردند. یکی از برادران که در مقدمه به طور خاص از آن تشکر شده است(آقای رضایی) او هر روز غروب ماموریتش این بود که بیاید و دست نوشت های من را ببرد و شب تایپ کند و فردا تایپ شده را بر من عرضه کند و دست نوشته جدید را ببرد لذا قسمت عمده این مطالب مرهون تلاش مستمر ایشان است. چرا که هر روز می آمد و من هم باید هر روز کار می کردم. چرا که سرساعت معینی می آمد و مطلب را می خواست تا تایپ کند یعنی هفت روز هفته مشغولش بودیم.

هم جمع به اصطلاح تفسیر قرآن که نشسته بودیم که من از همه تشکر کرده ام، اما نام همه را نبرده ام. به طور خاص از آقای

رضایی فقط نام برده ام چرا که او به دنبال بردن متن بود. این زمان که طول کشید زمان طولانی تجربه، جمع شدن متون و دست نوشته ها و زمان تالیفش بود.

***تفسیر هایی که شاید رویکردهایشان تاویلی نبوده به فرض مال تفسیر المیزان یا تفسیر آیت الله طالقانی، پرتوی از قرآن، آیا اینها را هم مد نظر داشته اید.**

بله، تفسیر علامه طباطبایی دائم مد نظر بوده چه در دوره تدریس که سور مختلفی از این تفسیر را تدریس کرده ام. بله شاید در زمان تدریس آیات را که از روی تفسیر بیان می کردم مطالب تفسیر خودی را هم عنوان می کردم و این خودش در حقیقت دانه های اولیه این تفسیر بوده است. یا تفسیر های دیگر بلا استثنا تفسیری نبوده که حداقل تورقی نشده باشد یعنی به اصطلاح با احاطه کامل بر تفاسیر قدیم و جدید حتی یکی دو مورد تفسیر سوره های خاصی مانند سوره یاسین از چند نسخه خطی عنوان کردم. خب، بله یکی از رساله های فوق لیسانس یکی از دانشجویان، احیای یک نسخه خطی تفسیر سوره یاسین بود. این موجب شد که بعضی از نسخ خطی را هم نگاه کنم. ناگفته نماند که زیر بنای اولیه تز دکتری ام که التفسیر و المفسرون عند الشیعه بوده است، من را با تفاسیر خطی و غیر خطی شیعه کاملا آشنا کرد.

***بیشترین قسمتی که اذیتتان کردو کاربرد کجا بود؟**

اگر بگویم نگاشتن این تفسیر را من به عنوان باقیات صالحات خود و بعضی از شاگردان خاصم می دانم واقعا گزاف نگفته ام. عمری با قرآن و تفسیر قرآن مانوس بوده ام. بعضی از تاویل هایی که در این تفسیر هست شک و تردید در دلم بوجود می آورد که بنگارم یا نینگارم؟ خدای نکرده موجب سوء فهم بعضی از خواننده ها نشود و موجب شده که نگارش و جمله بندی آن را چندین بار تکرار کنم و آخر سر هم با رضایت صد در صد اقدام به تاییش نکردم. اما اسرار آن جوان که نوشته را از دستم می گرفت و می خواند گفتم حالا کنار بگذارم و او می کشید که نه ببریم و بنویسیم و اراده را به او می سپردم که ببرد.

***هیچ وقت شد که ببرید و تصمیم بگیرید که دیگر ادامه ندهید؟**

عرض کردم که کار هر روز بود نمی دانم اول این جمله را بگویم که واقعا این چند سال که طول کشید، بیماری هم حاصل نشد که از کار بیافتم.

نکنه ای را اینجا بیان کنم که این تفسیر مشهور از اشعار دو شاعر ایرانی یعنی مولوی و حافظ است. در بیان اینکه سالک علی الله بی راهبر گمراه است و باید راهبر داشته باشد. امام و پیشوایی داشته باشد یا در تاویل فکر و ذکر ابیات بسیار زیبایی دارند.

فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی

یعنی در حقیقت به نوعی تعریف از فکر یا ذکر است یا اینکه؛

کیف مدّ الظلّ نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست

دامن او گیر زودتر بی گمان تا رهی از آفت آخر زمان

اندراین وادی مرو بی این دلیل لا احب الافلین بود چون خلیل

حافظ هم همین مطلب را می گوید؛

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

باید راهبر داشته باشی و نسبت به راهبرت اطاعت محض داشته باشی که او راه شناس است و شما تازه کار در این وادی.

ضمن تشکر از حضرتعالی که این فرصت را دادید که من این کتاب را معرفی کنم امیدوارم شریک خوانندگان این تفسیر در صوابی که از خواندن آیات و تفسیر می برند باشم. و تشکر بی کران از حضرات معصومین از پیامبر و اهل بیتش دارم که این نعمت بزرگ یعنی قرآن و مانوس شدن با قرآن کریم و تفسیر آنرا در دامن این کمترین محب آنها قرار داد.

با تشکر از دکتر سجاد جهانگیری که در این میزگرد با نظراتشان ما را یاری کردند.

گفتگو از خداداد خادم